

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه ماعون (جله، ششم)

نقم مفهومی اسناد اخوت ۱۵/۱/۲۱

حلول ماه مبارکه رجب و میلاد امام محمد باقر (علیه السلام) و اعیاد دیگر ماه رجب را به شما تبریک می گویم و برای اینکه ارتباطمان با اهل بیت (علیهم السلام) روز افزون شود صلواتی ختم بفرمایید. ماه رجب ماه خداست و چون مقدمه ی ماه مبارک رمضان است بسیار ارزش دارد.

ان شاءالله در این جلسه سوره ی مبارکه ی ماعون را به اتمام می رسانیم و از هفته ی آینده سوره های دیگر را شروع می کنیم و با دور تندتری حرکت خواهیم کرد. دوستانی که کار پژوهشی انجام می دادند اگر مایل هستند گزارشی از کارشان ارائه دهند.

برای این که یک مروری در مباحث قبلی داشته باشیم:

باید از مطالبی برای بهتر متوجه شدن اطلاع داشته باشیم که شامل ذکر و ولایت و معرفت است. بحث معرفت سوره با «قرائت» همراه است. بحث ولایت روی کلمه ی «دین» می رود. بحث ذکر هم روی بحث «نماز» می رود.

هر چند که در خود معرفت، موضوع ولایت و ذکر هم هست و در دین، معرفت و ذکر و در نماز، دین و معرفت مطرح است. گویی این گونه است که این ها وجود مختلف حقیقت جاری شده ی در انسان اند که گاهی به شکل شناخت اند و گاهی به شکل یک ساختار و گاهی به شکل یک منسک و عبادت (ولایت). شکل ساختاری این گونه است که ثواب و عقاب دارد و گاهی شناخت است و علم دارد و اسناد و حکم ایجاد می کند.

این کلیت بحث قبلی بود. ما فقط بسیار مختصر راجع به معرفت و وابستگی اش به شهود صحبت کردیم. در واقع معرفتی که در انسان مطرح می شود ارتباط زیادی با شهود و شهادت دارد. درباره ولایت و دین هم زیاد بحث نمی-کنم و روی ذکر صحبت می کنیم.

بحث ولایت و دین در ۵ سوره ی صافات، ذاریات، مرسلات، نازعات و عادیات مطالب مفصلی در آنها هست که بحث را جای دیگری مطرح خواهیم کرد ولی مجموعه ی این سوره ها اولاً با کلمه ی دین رابطه ی مستقیمی دارد و واژگان امر و القای ذکر و مسائلی که مربوط به بحث های مدیریت و تدبیر است در این ها بسیار مهم می شود و اساس تدبیر ربوبی روی تقدم و تاخر به واسطه ی نظام علیت است، یعنی به طور طبیعی نظام مراتب درست می شود و بحث احکام و تفصیل ایجاد می شود. این ها مواردی است که در نظام ولایت بسیار مهم است و فهم حقایق نظام ولایت در راستای فهم نظام مراتب است و اینکه یک نفری باید تابع دیگری باشد یعنی نسبت به آن تاخر دارد. تابع و متبوع بودن به تقدم و تاخر برمی گردد و هم چنین غایت و جهت نیز در تمام این سوره ها ذکر شده است و این موارد همه مولفه های دین و ولایت هستند.

در نظام ولایی تقدم و تاخرها براساس نظام علیت است. علیت و سببیت متفاوت است، علیت سبب تام است. مثلاً من وقتی گرسنه ام و با غذا سیر می شوم، غذا سبب است و اراده ی خدا علت است؛ ما یک علت بیشتر نداریم و آن نیز امر خداست ولی اسباب زیاد داریم؛ بحث سببیت، بحث اقتضاء است. خیلی وقت ها علت و سبب را با هم خلط می-کنیم و خیلی ها نیز سبب ها را نادیده می گیرند و افراط و تفریط هایی ایجاد می شود و این افراط و تفریط ها در حوزه ی سبب و علت موجب می شود که نظام مراتب را نادیده گرفته شود. مثلاً در سوره ی مبارکه ی یس آمده؛ خدا اگر می خواست او را روزی می داد و من به او چیزی نمی دهم که این مذموم است و ما باید در قبال دیگران مسئول باشیم و نسبت به آن ها دغدغه داشته باشیم زیرا که ما اسباب هستیم.

به نظرم عمده نقص اعتقادی ما در این موضوع است. اگر بگویند اولین و بیشترین موضوعی که مردم عالم در آن مشکل پیدا می کنند و تبدیل به هلاکت می شوند چیست؟ به نظرم دین و ولایت است.

در رابطه با بحث ولایت کسانی که مایل هستند کتاب ساحت جامعه و سوره هایی که گفته شد را بخوانند.

فعلاً سراغ ذکر می رویم. می ترسم از طولانی شدن بحث ها موجب فرسایشی شود و زمانیکه متکلم وحده ارائه دهنده باشد، شما می گوید خیلی چیزهای جالبی یاد گرفته اید ولی نمی دانید چه بوده است؟!

(ولایت و دین)، (معرفت و رویت) و (ذکر و صلوات) سه مولفه‌ای هستند که در سوره ذکر شده‌اند.

هر کدام یک ساختار دارند و یک محتوا. گاهی ساختاری بحث می‌کنیم و گاهی محتوایی. ما در بحث اخیر ساختاری بحث می‌کنیم و به خاطر همین در ساختار فرآیند داریم که این ساختار چگونه شکل می‌گیرد و ذکر چگونه جریان پیدا می‌کند و اینها بحث‌های تدبیری دارد یعنی چیستی و چرایی و چگونگی باید بررسی شود.

اگر در یک کتاب آداب نماز است و جریانات به این صورت نیامده است فضایش محتوایی است ولی در فضای ساختاری اطلاعات «سیر» دارد.

بحث ذکر از جهت محتوایی می‌شود «یاد کردن» ولی وقتی ساختاری بحث می‌شود چنین است: جریان حقیقت، جریانی از حقیقت، جریانی با اراده‌ی ربوبی (نمی‌تواند از جانب موجود باشد)

جریانی از حقیقت یعنی آن‌چه که شما می‌بینید منشا و مبداءش حقیقت است. جریان حقیقت در موجود که سبب فعال‌سازی توجه آن موجود نسبت به آن حقیقت می‌شود. در واقع یک سرش خود جریان حق است و یک سرش در موجود است که بستر ذکر است که انعکاس آن سبب توجه او نسبت به آن حقیقت می‌شود، به واسطه‌ی این انعکاس هر فعلی از افعال موجود به واسطه‌ی چنین انعکاسی است.

خدا نکند کسی دچار بیماری فراموشی شود که قاشق را بالا بیاورد و نداند که در دهانش برود یا در چشمش و وسط راه بماند. نه می‌داند که چه هست و نه می‌داند که کجا باید برود.

هر فعلی از افعال موجود وابسته به چنین انعکاسی است. ذکر روح جاری در هستی است که باعث جریان یافتن حیات در او می‌شود، یعنی اگر ذکر موجود را برداریم موجود، دیگر موجود نیست.

گاهی می‌شود که تعلیمی به انسان بدهند که به برکت انسان کامل است و وقتی که انسان‌ها نماز می‌خوانند صورت ذکر انسان کامل را تقلید می‌کنند.

ساختار نماز خاتم الانبیاء به واسطه‌ی ساختار ولایت به سایر انسان‌ها انتقال یافته است. خدا اجازه داده است و منت نهاده است که انسان‌ها از نماز خواندن رسول الگوبرداری کنند و نامش را صلوات گذاشته است.

انعکاس ذکر نبی در صلوات، صلوات است. چون صلوات است پس صلوات هست. در قوس نزول صلوات، صلوات برای مکلف تحقق پیدا می‌کند.

لذا اگر کسی خواست کار ساختاری درباره نماز بکند اول باید ساختار صلوات را تعیین کند و بعد به صلوات برسد. صلوات منشا و مبداء است. شما به واسطه‌ی اینکه صلوات هست، ذکر نبی شکلش به سایر انسان‌ها منتقل شده است. اگر گفتیم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یعنی ای خدایی که اذن دادی به این انعکاس، عنایت و ذکر او را آنقدر کن که سرریز آن برای ما هدایت شود. خداوند و ملائکه صلوات می‌فرستند: یعنی منعکس می‌کنند ذکر محقق شده در نبی را.

صلوات دو بعد دارد: ۱) تقویت ذکر برای شخصیت نبی. ۲) تقویت انعکاس ذکر نبی در سایرین.

مثلا می‌گویید صلاه نامیه که صلاه موجب نمو و رشد می‌شود. صفاتی که برای صلوات ذکر می‌کنند در این دو بخش می‌نشینند مثلا صلاه تامه برای قسمت اول است که ذکر نبی تمام و کمال باشد ولی صلاه نامیه برای رشد و نمو من است.

وقتی که ما دعا می‌کنیم که ما را هدایت کن یعنی خدایا هدایتی که به دست انبیا هست را تقویت کن، و صورت ظاهر این است که ذکر رسول را تقویت کنی ولی به نفع خودم می‌شود. یک صلوات عملی پیدا می‌کنیم که آن می‌شود نقش صلوات در زندگی ما. این مهم است.

در حوزه‌ی غیر خدا همه سبب هستند؛ حتی نبی و نماز او هم سبب است. وقتی می‌گویید سبّح اسم رب...، اسم ربّ با اینکه سبب است خیلی به علّت نزدیک است و تمامی اسماء هم سبب هستند. وجود نبی، سببی است که در مرتبه-ی علّت می‌نشیند ولی در مرتبه‌ی سبب است. ما خدا را فقط علّت می‌گیریم.

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: بکِ عرفتک، و انت دللتنی فیک (الیک)، و لو لا انت لم ادر: به این می‌گویند ذکر. با معرفت ارتباط پیدا می‌کند. پس حلقه‌ی بنیادین معرفت ذکر است و بنیادین‌ترین معرفت می‌شود بکِ عرفتک.

در قرآن جای این معرفت در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف است، آن جایی که بحث اقرار گرفتن از موجودات در عالم ذر است که موطنی از موطن (نه اینکه در عالمی در قبل بلکه در موطنی در هم اکنون) است و همه‌ی معارف انسان از این حلقه‌ی بنیادین است.

چون فهم هر چیزی پیرو شناخت هست بودن است و هست بودن هستی را به پیروی از هست بودن خدا می‌فهمد و خدا اراده کرده است که انسان هست بودن خدا را ببیند و شهادت دهد.

ذکر خدا بنیادی‌ترین معرفت در انسان است و شهادت به وحدانیت خدا معرفت است که به واسطه‌ی این ذکر است. یعنی سبب و علتش ذکر است.

شهادت پایه‌ای‌ترین معرفتی است که در انسان شکل می‌گیرد و فهم وحدانیت خدا بالاترین ذکر است که در او شکل گرفته است. فهم وحدانیت خدا ذکر است. در اینجا یعنی حوزه‌ی خدا معرفت با ذکر یکی می‌شود.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ<sup>۱</sup>

شناخت نفس از طریق القای ذکر انجام می‌گیرد. در واقع لا اله الا هو.

از این به بعد داستان روی نبی و حجت و حقایق می‌آید.

هشیاری انسان به ذکر است و اگر ذکر نداشته باشد هشیار نیست و در واقع نسبت به حق گیج است!

جریان مثل حیات است.

در روان‌شناسی می‌گویند هشیاری و ناهشیاری، خیلی از چیزهایی که شما می‌بینید و می‌شنوید در ناهشیارتان می‌رود و ثبت می‌شود، هر چقدر ذکر در شما فعال‌تر باشد هشیاری در شما بیشتر است. برعکس کسی است که کارهایی از او سر می‌زند که دست خودش نبوده و از ناهشیارش.

<sup>۱</sup>. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۸

ذکر سبب اصلی فعال بودن تقوا در انسان است، اگر ذکر در کسی جاری نباشد تقوا در او وجود نخواهد داشت. هشیاری تقوا را ایجاد می‌کند مثلاً لیوانی اینجا می‌شکند و کسی می‌خواهد از اینجا رد شود (و چه بسا ما نیز در زندگی مان از لای شیشه شکسته‌های زیادی رد شده‌ایم و خدا حفظمان کرده است) شیشه را می‌بیند و خود آگاه از لای این‌ها رد می‌شود که پایش زخمی نشود. اگر کسی خود آگاه باشد با یک حرف راحت از کوره در نمی‌رود. اگر ذکر در کسی فعال نشود اغلب کارهایش ناهشیار می‌شود، برخی‌ها تا دم مرگ نمی‌فهمند که ناهشیارند و برخی هم در حال بردنشان به جهنم باز هم نمی‌فهمند و باید چند ملک آن‌ها را به گناهانشان آگاه کنند. برخی شب قدرشان می‌فهمند و برخی قبل مرگشان و ... ذکر حکایت حضور و حاضر بودن است.

روایت از رسول الله (صلی الله) است که می‌فرمایند: اگر تمریح در قلبتان (ناخالصی‌های قلبتان) و زیادی کلامتان را بردارید هر آنچه که من دیده‌ام می‌بینید و هر آنچه که می‌شنوم می‌شنوید.

و این یعنی هر کسی به نسبت خودش اتفاق می‌افتد. یعنی شما هیچ مانعی در رویت و شنیدن ندارید کما اینکه من هیچ مانعی ندارم، نه اینکه شما مثل من می‌بینید زیرا ورودی متفاوت است.

علمی که به عمل نیانجامد مسیر عمل را مسدود می‌کند، جریان داشتن است که جریان را ایجاد می‌کند.

اگر کسی دارای عمل صالح شود شاخص در ذکرش را از میزان عملش می‌فهمد. ذکر برای ارزیابی نیاز به شاخصه‌های کمی و کیفی دارد مثلاً امروز این عمل را انجام دادم به لحاظ کمی و به لحاظ کیفی.

شما بین دوستانتان برخی خیلی فکورند یعنی خیلی فکر می‌کنند، برخی خیلی اهل عمل‌اند (البته دیدن چنین انسانی که تولید و خروجی دارد کم است). حالا باید این‌ها تبدیل به جریان شوند؛ نه اینقدر فکور که تولید نداشته باشد و نه اینقدر اهل عمل که فکر نکنند. خود این که علم و عمل مرتبط می‌شود، برخی ثابت‌اند و برخی مثل آسانسور بالا می‌روند، اگر معلم است ۶ ماه بعد با قبش متفاوت می‌شود که الان اینگونه نیست و بعد ۱۰ سال تدریس به مراتب بالاتر می‌رود و حوصله و خلاقیت ندارد. العلم و العمل کفتین. ذکر می‌آید در این سیکل، علم برمی‌دارد و تعزیه گردانی می‌کند. این چرخه بصیرت تولید می‌کند.

فعال شدن هر استعدادی منوط به جاری شدن ذکر است، برخی می گویند بهشت که می رویم چه معنایی دارد که هر روز غذا بخوریم. درحالی که شکوفاشدن یک استعداد شروع یک زندگی جدید است مثلا از مواهب سمع می تواند استفاده کند و می تواند از مواهب بصر نیز استفاده کند و ازین به بعد بهره اش را می برد.

فعال شدن یک استعداد یعنی ثواب و اجر عمل، که چرخه می شود. عمل و علم سببان. برای جریان ذکر در انسان. علم و عمل بهانه‌ی حضور ذکر در انسان است و ذکر علت غایی و فاعلی است. خود خدا گفت که هو الاول و الآخر. یعنی شروعش خداست و پایانش هم خداست.

در همه‌ی مراحل علم و عمل ذکر است و تازه زمانی هم که می خواهند پاداش دهند باز ذکر می دهند، ذکر یعنی فهم بیشتر انسان.

خلوص یک عمل که از چه منشا و باوری ناشی شده است چگونه است؟ چون یک عمل ممکن است که ناشی از چند باور باشد و خالصانه و غیر خالصانه بودنش مهم است. خلوص یعنی وابسته بودن یک عمل به صرفا یک باور توحیدی. مثلا عادت، حرف مردم و القا نباشد.

مثلا ما بچه را به مدرسه می فرستیم. نکند این کار ما، برای باور پدری ما باشد، مشکلی ندارد ولی اگر وسط کار، فرزند لگدی به ما زد دیگر حیثیت پدری زیر سوال می رود. یعنی این باور به نیت پدر بودن است و خالص نیست. گاهی یکی می آید این نیت را توحیدی می کند: قل هو الله احد.

اگر مثلا شأن پیامبری را رعایت نکردند، پیامبر نمی گوید حیف من!

اخلاص کمش هم بار اعمال را سنگین می کند. فمن ثقلت موازینہ...

دو تا «هست» نمی توانیم داشته باشیم، هست هست است و نیست نیست. اگر هم دو هست باشد یکی بیشتر از دیگری هست است. پس او هست است.

جاری شدن یک استعداد به معنای جاری شدن ذکر در آن مرتبه است و از منظر هر استعدادی ذکر مربوط به آن فعال می شود.

شکوفای شدن استعدادها و جاری شدن ذکر از منظر آن استعداد نتیجه‌ی بحث می‌شود. استعدادها مثل دومینو می‌مانند. خیلی از بلاها به خاطر فعال شدن استعدادهایمان است که ناراحت می‌شویم و هر بلایی موجب شکوفایی یک استعداد است و ذکر را در انسان فعال می‌کند. مثلاً استعداد پاشدن از روی زمین موجب می‌شود که انسان یا قائم را بفهمد.

فهم اسماء الهی به واسطه‌ی سیر تحولات و ابتلائات برای انسان فهمیده می‌شود، باید نیاز را بفهمد تا اسماء را بفهمد، انسان گم شده، هادی و مهدی را می‌فهمد. ابتلائات آنقدر که لذت دارد درد ندارد! انسان بعد تمام ابتلائات باید بفهمد که:

(دنیا از کھین و از مھین لعنه الله علیهم اجمعین)

مثلاً کسی که کتک می‌خورد علم حضوری پیدا می‌کند که وقتی که گفتند فرزندان امام حسین (علیه السلام) را کتک زدند یعنی چه؟! معمولاً ما از خدا می‌خواهیم که بدون اینکه ابتلائات اسماء الهی را بفهمیم.

کسی که رمان‌نویس است می‌نشیند و یک زندگی که زندگی خودش هم نبوده است و فراز و نشیب‌هایش را می‌بیند و درک می‌کند.

انسان مثل پیاز پوسته پوسته و ورقه‌ای است. ممکن است یک استعدادی بر استعداد دیگر غلبه پیدا کند، مثلاً کودکی احساساتی است، دیگری بیشتر عقلی است، یک بچه‌ای بیشتر خوراکی برایش مهم است که اگر این استعدادها به سمت آخرت برود باب هدایت از همین مسیرها ایجاد می‌شود.

یک استعدادی جلوتر یک استعدادی عقب‌تر می‌رود، اگر انسان در عمرش سرعت عملش را بالا ببرد می‌تواند قبل از مرگ، استعدادهایش، همگی شکوفا شوند. البته این استعدادها قرار نیست با تجربه شکوفا شود، ظرف استعدادی انسان به مراتب از تجربه‌اش بیشتر است، لذا از خدا بلا نخواهید، زیرا مثلاً ظرف شما ۹۸٪ استعداد و ۲٪ تجربه است. شما در ادعیه دارید که عدم درد را بخواهید، عدم فقر را بخواهید.

انسان معرفتی دارد می‌تواند به واسطه‌ی معرفتش به اندازه‌ی کل بشریت تجربه داشته باشد، حضرت آقا هم به شدت توصیه به مطالعه‌ی تاریخ دارند و از همان نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه گرفته شده است.



انسان معرفت را برای خودش به عنوان یک تجربه بازسازی می‌کند مثلاً تا کنون گم نشده است ولی از یک صحنه خودش را به صورت گمشده تصور کند.

من اغلب لذت در زندگی مشاهده‌ی تجربه‌ی دیگران است. مثلاً وقتی می‌بینم که کسی روی ویلچر حمل می‌شود، خودم را جای او متصور می‌کنم و مقداری جای او زندگی می‌کنم و خوبی و سختی‌هایش را بینم و اسم این تصویرها «عبرت» است یعنی بین و بگیر و عبور کن.

لذت تصویری که می‌سازید به واسطه‌ی علمی است که حاصل شده است. در یک زمان کوتاه درک بسیاری خواهید گرفت.

در سیستم قرآنی مشاور کسی که بیشترین حضّ را از تجارب دیگران داشته باشد، بیشترین عبرت را داشته باشد، مشاوره بسیار شأن بالایی است.

**نکته:** هر تکراری عادت نیست و هر عادت بد نیست، زیرا عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرّم. اگر عادت احسان است، در صورت مصیبت هم احسان می‌کند و این بد نیست. هر عملی به نیتش است. اگر قبل عادت نیت بگذارم و بگویم که خدایا نیت من در تمام عاداتی که نسبت به دیگران انجام می‌دهم برای دیگران خیر و رحمت قرار بده. ما نمی‌دانیم که در برخوردهای فیزیکی به ظاهر ساده مثل سلام کردن بسیار گره گشا خواهد بود مثلاً سلام به یک نفر جلوی طلاقتش را بگیرد. دعای شما قبل عمل ولو به صورت تکرار و عادت، آن عمل را تبدیل به هشیار می‌کند.

کارکرد دعا در زندگی موجب هشیاری در تمام عرصه‌های زندگی ولو در ناهشیاری‌هاست. «خدایا همه‌ی خواب‌های مرا محلّ علم برای خودت قرار بده».

دعاها به شدت خودسازی می‌کند، و مهم است که چگونه دعا را در صحنه‌های زندگی خود وارد کند. یکی از مولفه‌های اصلی پرورش فرزند دعای پدر و مادر قبل تولد و بارداری و... است و هر چقدر کودک مذکورتر نیست و پنهان تر است دعا بیشتر در او تاثیر خواهد گذاشت. مثلاً خدایا هوش کودک من ۱۸۰ باشد!

می‌گویند که من دعا می‌کنم ولی یا جواب نمی‌بینم یا برعکس می‌شود، می‌گویم پس دعا کن که خدایا دعاهایی که برایم مستجاب می‌کنی را بینم، و کفه‌ی دعایت را سنگین تر کن، مثلاً ملاقات با پیامبر (صلی‌الله). حسن ظنّ به

خدا خیلی مهم است. چگونگی دعا کردن را هم از معصومین (علیهم السلام) باید یاد بگیریم، دعا باید وارد سبد غذایی ما شود. صلواتی عنایت بفرمایید.

\*\*\*

## ساعت دوم

ان شاء الله که ماه رجب بر همه مبارک باشد و مقدمه‌ی درک شب قدر باشد **صلوات**.

برای این که مطالبی که می‌شنویم حق و حقیقت باشد و تبدیل به معرفت شود و از ناحیه معرفت به عمل صالح ختم بشود **صلوات**.

بحث ذکر مثل بحث معرفت و ولایت مفصل است. کاربردهای مختلفی دارد. از جمله در بحث روانشناسی و درمان اختلالات کاربرد ویژه‌ای دارد. در حوزه خودشناسی و خودسازی و هر حوزه‌ای که مربوط به انسان شود راه پیدا می‌کند.

معرفت به ذکر مثل موضوع معرفت به ولایت و معرفت به معرفت، اگر اتفاق بیفتد موجب می‌شود که بسیاری از کارها برای انسان سهل و ساده شود. از گیرهایی که خودش ایجاد کرده و رهن اعمال و افکار خارج می‌شود.

وارد بحث ذکر مطلق و ذکر خاص (بحث توجه درمانی، شخصیت‌شناسی) نمی‌شویم چون مفصل است. ذکر جایگاه استراتژیکی دارد و اگر کسی به این چهار راه استراتژیک تسلط داشته باشد می‌تواند درباره‌ی بسیاری از علوم اظهار نظر کند.

در این جلسه برای ما ارتباط ذکر و نماز مهم است. تعریف ذکر مطرح شد و البته فرصت نیست که بیشتر توضیح دهیم. خداوند نماز را ذکرالله الاکبر معرفی کرده است. یعنی خاصیت ذکر بودن نماز به بقیه‌ی خواص نماز غلبه دارد.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (آیه ۴۵ سوره مبارکه عنکبوت)

تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۴۵ عنکبوت بعد از آنکه اجمال داستان‌های امم سابق را بیان کرد، که شرک و گناهان و منکراتشان، کارشان را به چه شقاوتی کشانید، شقاوتی ابدی، و خسروانی دائم، اینک در این آیه از آن مطالب منتقل شده به اینکه رسول گرامی (صلی الله) خود را دستور می‌دهد به تلاوت آنچه به وی وحی شده، -البته در عین حال کلام را استینافی گرفت یعنی به ما قبل عطف نکرد- چون تلاوت قرآن بهترین رادع است از شرک و ارتکاب فحشاء و منکرات، زیرا در آن آیات روشنی است که متضمن حجت‌هایی نورانی است، که حق را آن طور که باید

روشن می‌سازد، و هم مشتمل است بر داستانهای عبرت‌آور، و مواعظ و بشارت‌ها و انذار و وعده و وعیدها که شنونده و خواننده را از گناهان باز می‌دارد.

و سپس آن امر را ضمیمه کرد به امر به نماز که بهترین اعمال است، چون که نماز از فحشاء و منکر بازمی‌دارد. و سیاق آیات شاهد بر این است که: مراد از این بازاری، بازاری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازاری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

خواهی گفت چطور نماز از فحشاء و منکرات نهی می‌کند؟ در جواب می‌گوییم این عمل مخصوصا که بنده خدا آن را در هر روز پنج بار به جا بیاورد، و همه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آن را همه روزه در جامعه‌ای صالح به جا بیاورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه به جا بیاورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعاً با گناهان کبیره سازش ندارد.

آری توجه به خدا از در بندگی، آنهم در چنین محیط و از چنین افراد، طبیعتاً باید انسان را از هر معصیتی کبیره و هر عملی که ذوق دینی آن را شنیع می‌داند، از قبیل قتل نفس، تجاوز به جانها و به مال ایتام، زنا و لواط باز بدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آنها، بلکه حتی از تلقین آن نیز جلوگیری کند.

برای اینکه نماز مشتمل است بر ذکر خدا، و این ذکر، اولاً ایمان به وحدانیت خدای تعالی، و رسالت و جزای روز قیامت را به نماز گزار تلقین می‌کند، و به او می‌گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما، و درخواست کن که تو را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده، و از ضلالت و غضبش به او پناه ببرد.

و ثانیاً او را وادار می‌کند بر اینکه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود و هم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد. علاوه بر این او را وادار می‌کند به اینکه از حدث (که نوعی آلودگی روحی است) و از خبث یعنی آلودگی بدن و جامه، خود را پاک کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، بپرهیزد، و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد.

پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه در مدت کوتاه به طور مسلم باعث می‌شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود، به طوری که اگر فرضاً آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائماً ناظر بر احوالش باشد، و او را آن چنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که

نماز او را دستور می دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضت وادارش می کند وادار نخواهد کرد.

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» راغب در مفردات می گوید: کلمه «ذکر» گاهی در معنای «یاد، خاطر» به کار برده می شود، مثلاً می گویند «ا فی ذکرک؛ آیا به یاد داری و آیا به خاطر داری». و این یاد و خاطر هیئت است در نفس، که با داشتن آن انسان می تواند آنچه از معلومات کسب کرده حفظ کند، و از دست ندهد، مانند حافظه، با این تفاوت که حفظ را در جایی به کار می برند که مطلبی را در حافظه خود داشته باشد، هر چند که الآن حاضر و پیش رویش نباشد، به خلاف ذکر که در جایی به کار می رود که علاوه بر اینکه مطلب در صندوق حافظه اش هست، در نظرش حاضر هم باشد.

و گاهی کلمه ذکر را در حضور قلب و یا حضور در زبان استعمال می کنند، مثلاً می گویند: ذکر خدا دو نوع است، یکی ذکر به زبان، و یکی هم ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب، و به همین جهت است که گفته اند: ذکر دو نوع است، ذکر از نسیان، - یعنی ذکر به معنای اول-، و ذکر بدون نسیان، - یعنی ذکر به معنای دوم- که به معنای ادامه حفظ است، معنای سوم ذکر هم عبارت است از سخن، چون هر سخنی را ذکر هم می گویند و ظاهراً اصل در معنای این کلمه همان معنای اول است، و اگر معنای دوم را (نام خدا را بردن) هم ذکر نامیده از این بابت است که ذکر لفظی مشتمل بر معنای قلبی نیز هست، و ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی اثری را می ماند که بر سبب مترتب می شود، یا نتیجه ای است که از عمل عاید می گردد.

و اگر نماز را ذکر نامیده اند، برای این است که: نماز هم مشتمل است بر ذکر زبانی از تهلیل، و حمد، و تسبیح، و هم به اعتباری دیگر مصداقی است از مصادیق ذکر، چون مجموعه آن عبودیت بنده خدا را مجسم می سازد، و لذا خدای تعالی نماز را ذکر الله نامیده و فرموده: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» و هم به اعتباری دیگر امری است که ذکر بر آن مترتب می شود، ترتب غایت بر صاحب غایت، یعنی نتیجه نماز یاد خدا است، هم چنان که آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» به آن اشاره می کند.

ذکری که گفتیم، غایت و نتیجه نماز است، ذکر قلبی است، البته آن ذکری که گفتیم به معنای استحضار است، یعنی استحضار یاد خدا در ظرف ادراک، بعد از آنکه به خاطر فراموشی از ذهن غایب شده بود، و یا به معنای ادامه استحضار است، و این دو قسم از ذکر بهترین عملی است که صدورش از انسان تصور می شود، و از همه اعمال خیر قدر و قیمت بیشتری دارد، و نیز از همه انجای عبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد،

چون یاد خدا به این دو نوع که گفته شد، آخرین مرحله سعادت است که برای انسانها در نظر گرفته شده، و نیز کلید همه خیرات است.

و به هر حال از ظاهر سیاق آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» برمی آید که جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» متصل به آن است، و اثر دیگری از نماز را بیان می کند، و اینکه آن اثر، بزرگتر از اثر قبلی است، در نتیجه جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است، که گفتیم از نماز حاصل می شود.

پس گویا فرموده: نماز بگزار تا تو را از فحشاء و منکر باز بدارد، بلکه آنچه عاید تو می کند بیش از این حرفها است، چون مهم تر از نهی از فحشاء و منکر این است که: تو را به یاد خدا می اندازد، و این مهم تر است، برای اینکه ذکر خدا بزرگترین خیری است که ممکن است به یک انسان برسد، چون ذکر خدا کلید همه خیرات است، و نهی از فحشاء و منکرات نسبت به آن فایده ای جزئی است.

پس صلاه دو ویژگی دارد. یکی این که تنهی عن الفحشاء است و دیگری این که ذکر الله الاکبر است. جالب است که ذکر هم می شود: مقدمه، هم نتیجه و هم غایت. در کلام علامه ذکر با حفظ و حضور ارتباط پیدا می کند. علامه می فرماید ذکر از بین اعمال بیشترین تأثیر را در سرنوشت انسان دارد.

وقتی در و ل ذکر الله اکبر، «افعل تفضیل» آمده باید در ادامه «من» بیاید که مشخص شود از چه چیز بزرگتر است. پس در این جمله چیزی حذف شده است. پس صلاه «اکبر من تنهی عن الفحشاء و المنکر» است. بعضی جاها تجزیه و ترکیبها ممکن طور دیگری آمده باشد.

**سوال:** می شود که او در «و ل ذکر الله اکبر» می تواند را او استثنا فیه بگیریم و با آیه ی قبل (۴۴) که با خلق شروع شده مقایسه کنیم. به این صورت معنا کنیم که ذکر خدا بالاتر از خلق خداست. ذکر را به خدا نسبت دهیم نه انسان؟

**پاسخ:** از نظر قواعد عربی می توان این طور نتیجه گرفت ولی چون این نکته به حوزه تفسیر ورود می کند ما باید به روایات رجوع کنیم. غالب روایات این طور گفته اند که ذکر به انسان برمی گردد و آیه به همان صورتی که علامه گفتند معنا می شود نماز از فحشاء و منکر بازمی دارد و این که نماز، ذکر خداوند است از نهی از فحشاء و منکر بودنش بالاتر است. در سیاق ظاهر آیه هم همین است. باید در آیات قرآن شما بنا را بر ظاهر آیه بگیرید یعنی آنچه که ۹۰ درصد مخاطبین متوجه می شوند. براساس همان فهم پیش بروید و نتیجه بگیرید. اگر فهم درست باشد و شما طبق این روند پیش بروید آن ۱۰ درصد هم با فهم شما هماهنگ می شود. این برداشتی که ۱۰ درصد انسانها از آیه

می‌کنند، اشتباه نیست ولی شما باید صحبتتان را براساس فهم ۹۰ درصدی پیش ببرید. در آیه‌ی «والنازعات غرقا» هم همین مطلب است. در اکثر موارد «مفعول مطلق» گرفته‌اند. شما هم «مفعول مطلق» بگیرید اگرچه که نظرتان این است که اگر «حال» بگیرید مطلب زیباتر می‌شود. وقتی «مفعول مطلق» گرفتید و بر همین اساس ۵ گزاره پیش رفتید می‌بینید که همان نتیجه‌ی دلخواه شما حاصل شد. در این مرحله می‌توانید بگویید که در سیاق ادبی می‌توان «حال» گرفت و همه هم صحبتتان را قبول می‌کنند. در قرآن هر جا که ادبیات قرآن اجازه‌ی فهم دیگری هم داد، آن فهم دیگر هم می‌تواند درست باشد. ولی شما باید براساس فهم ۹۰ درصدی مخاطب صحبت کنید نه آن فهمی که بعیدتر است. خاصیت نماز، ذکر است و این خاصیت اصالت دارد و از غایات زندگی بشری است. مگر می‌شود چیزی غایت باشد و اصل نباشد. پس ذکر غایت است و اصل است. این همان صحبت شماست که ذکر را به خدا نسبت دادید. ولی با این تفاوت که از ظاهر آیه به این نتیجه رسیدید. درک لقاء الله اساس زندگی انسان است. لقاء الله یعنی موجود شدن موجودی بواسطه‌ی در معرض وجود قرار گرفتن. این یک سبک است. در عبارات عربی شما وجوه متعدد برداشت می‌کنید. باید وجوه طبقه‌بندی شوند و پایه‌ی استدلال را براساس وجهی پیش می‌برید که ظاهرتر باشد.

اگر انسان بخواهد ذکر خدا را رویت کند تا بدان معرفت پیدا کند، لازم است ذکر را در قالب و شکل و ساختار مشخصی رویت کند. این ساختار یا شکل در نماز به نمایش گذاشته شده است. ساختار و شکل نماز را ببینید تا ذکر را بفهمید. ساختار نماز نماینده (نمایان کننده) ذکر خداست. نماز ذکر را قابل رویت می‌کند تا انسان بتواند براساس معرفتی که نسبت به ذکر پیدا می‌کند در همه‌ی حالات و شئون ذکر خدا را در زندگی جاری کند. تا انسان «الذین هم فی صلاتهم دائمون» بشود.

اول ساختار ذکر را می‌گوییم که انتزاعی است، در نماز ساختار انتزاعی ذکر به عمل تبدیل می‌شود. نماز اعجاز خداست که یک امر کاملاً مجرد را، شکل‌دار یا عینی کند. در اعتکاف عمده‌ی کار معتکف ذکرالله است نه مسائل سیاسی و اجتماعی و غیره.

یکسری از شکل‌های نماز در مقدمات نماز است. زمان و مکان، قبله، لباس، طهارت. شرط علمی نماز شرط‌هایی که اگر بعد از نماز فهمید نمازش صحیح است و شرط واقعی این است که هر زمان فهمید نمازش باطل است.

شروع نماز؛ نیت، تکبیره الحرام تا انتهای نماز که تشهد و سلام است. شروطی دارد از جمله توالی، ترتیب و موالات (پی در پی بودن). در غسل توالی لازم نیست. در نماز و وضو توالی لازم است. این‌ها شده‌اند یک ساختار که فرآیند

دارند. از جهتی هم شاکله دارد. رکعات نمازها و استحباب و وجوبش فرق دارند. ساختار ذکر را از ساختار نماز بدست می آوریم و تنوع ذکر را از شاکله نماز استخراج می کنیم. مثلاً می توان از تنوع شاکله نمازها، شاکله مومنین را متوجه شد. کسی شاکله اش مثل نافله نماز عشا نشسته است. هر مومنی شکل نمازی است. وقتی ساختار نماز را می کشیم می بینیم که در ساختار ذکر یک نقطه‌ی آغاز وجود دارد بعد سیر ادامه دارد و نتیجه و اتمام دارد. هر ساختار مثل حالت احکام به تفصیل است. در نقطه‌ی آغاز اصل بر طهارت است. در سیر ادامه، اصل بر اطاعت است. و در نتیجه و اتمام هر ذکر ایمنی و سلامت است. سلام نماز ایمنی از هر شری است. یعنی فرد به غایتی می رسد به نام سلام. سیر ادامه‌ی ذکر به تبعیت از ولی می انجامد.

(نماز بی ولای او، عبادتی است بی وضو به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند)

البته باید گفت نماز بی ولای علی، اصلاً اطاعتی ندارد که عبادت باشد. طهارت، بدل تکبیر است. اصل طهارت نماز، با تکبیر شروع می شود. الله اکبر یعنی اظهار برائت از غیر خداست که تا اظهار برائت نکنی نمی توانی وارد نماز بشوی و در هر قسمت باید برائت را تکرار کنی یعنی نشان می دهی که من در هر جزیی از نماز برائت را فراموش نکرده‌ام. اگر کسی بخواهد بداند نماز چیست، نماز همان الله اکبر واقعی است. طهارت، تبعیت از ولی و سلام که سه جز نماز هستند همه تکبیرند. شروع، ادامه و پایان تکبیر است. اصل طهارت انسان در برائت از غیر است.

رکوع یعنی اطاعت و پذیرش و سر نهادن. سجده هم به معنی اطاعت است ولی سطحش بالاتر است. در ادامه فلسفه رکوع و سجده و ... را از روایات بیان می کنیم. ولی روح کلی نماز در اطاعت است. اصل نماز، جماعت است مگر این که عسر و حرج وجود داشته باشد و در جماعت اطاعت مهم ترین چیز است. اگر نمازهای فردای نافله داریم برای جنبه‌ی خودسازی است و نمازها باید به جماعت خوانده شوند. ما الان ساختار کلی نماز را مطرح کردیم و این ساختار سه بخش اصلی طهارت، تبعیت و سلام دارد. اگر بخواهیم جزئیات را هم الان بگوییم نمی توان بحث را جمع کرد. تمام اتفاقاتی که در حوزه زیست شناسی داریم به سه حوزه شروع، ادامه و پایان مربوط است. در گیاه-شناسی هم این سه مرحله حیات و سلامت را در بردارد. پس ساختار سه بخشی ذکر در همه موجودات هست و این سه مرحله اگر دچار آسیب نشوند، موجودات به کمال می رسند.



فکر کنید که نماز را نمی‌شناسیم و می‌خواهیم اول ذکر را بشناسیم. ساختار ذکر سه مرحله دارد. نقطه شروع، بستر و محل استمرار می‌خواهد. در ذکر، ذاکر داریم و مذکور. مذکور همان بستر ذکر است. در سوره مرسلات پیوستگی و استمرار را می‌خوانیم.

مذکور یک جریان «از ... تا» دارد «از» دریافت «تا» به فعلیت رسیدن. در سوره انسان شرایط مذکور بودن آمده است. «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً (۳)» امشاج به معنی استعدادهای بالقوه و به فعلیت نرسیده است. نطفه به معنی خود استعداد است. نبتلیه یعنی انسان را در جریان و بستری انداختیم. سمیع بصیر شد یعنی ابزار دریافت را به او دادیم. هدایت هم سوره اعلی است. پایان هم یا شکر است و یا کفر. ذکر سه قسمت پیدا می‌کند. ارتباط ذکر و شکر هم مشخص شد. در دستگاه ذکر شما در پایان، شکر دارید و در دستگاه نماز در پایان، سلام دارید. این جمله خیلی حرف دارد و شکر را در سوره نمل و ابراهیم و سلام را در سوره یونس با این دستگاه ببینید خیلی متفاوت است. از اول سوره یونس یک نمودار می‌کشیم. و نمودار سه بخش دارد: طهارت، برائت از غیر و سلام. در سور الر همه همین حالت است.

ذکر در انسان تبدیل می‌شود به توجه نفس. شناخت ذکر به مذکور است. در «ن هو الا ذکر للعالمین» منظور ذکر، رسول است. ذاکر بودن خدا در قرآن با واژه‌ی «توآب» است. این دلایل زیادی دارد که فعلاً بحث نمی‌کنیم. ذکر که ضرب در رحمانیت بشود همان توآب بودن است.

ذکر ساختاری دارد و شکلی. وقتی مذکور توان انتقال از دریافت تا پرداخت (فعلیت و بروز) داشته باشد، ورود ذکر در او به شکل‌های مختلفی قابل مشاهده است. مثلاً من مذکور شدم و فهمیدم که باید به زیارت بروم. از زمانی که می‌فهمم بلافاصله در من فعل و انفعالاتی در رابطه با آن ذکر بوجود می‌آید. خودتان را تست می‌کنید و مقدار رغبتتان به زیارت را می‌سنجید و دوست داشتن یا نداشتن و رغبت یا عدم رغبت در شما شکل می‌گیرد. ذکرتان به رغبت می‌رسد. ذکرها‌ی من شکل پیدا می‌کنند. ذکر من تبدیل به رغبت، دوست داشتن، بغض و ... می‌شود. ذکر دو حالت پیدا می‌کند. یا به شکل رغبت و طوع است یا به شکل کراهت و ناخوشی. وقتی رغبت من بخواهد به فعلیت برسد تبدیل به مقصد می‌شود. من به زیارت رغبت پیدا کردم پس مقصد می‌شود زیارت. خوف و رجا معنا پیدا می‌کند. این که زیارت چقدر پول می‌خواهد؟ من چقدر پول دارم؟ میشود پول قرض گرفت؟ می‌توانم به

زیارت بروم یا نه؟ این‌ها همه خوف و رجا هستند. رغبت من تبدیل به خوف و رجا شد. مراحل بعد طلب، خواست، دعا، اراده و عمل است. وقتی کاری را باید انجام دهم ولی می‌گویم نمی‌دانم چرا نمی‌توانم انجام دهم در این روند یک مشکل ایجاد شده که باید نقطه‌یابی شود تا ذکر به عمل برسد. ذکر در ساختار وجودی از علم تا عمل همه‌ی مراحل را فعال می‌کند. هر مقدار سمع و بصر شخص فعال شود، ذکرش فعال می‌شود. هر مقدار قوای خوف و رجا، رهبت و رغبت فعال شود، فعلیت فعال می‌شود.

اگر مقصدی که انتخاب می‌کنیم از واقعیت و رسیدن دور بود می‌شود «امنیه و امل». وقتی تو سوره‌ی نبا را هر روز می‌خوانی تا به حج بروی و راه حج را بسته است. این آرزو عمل است. و خدا می‌تواند این امل‌ها را به نتیجه برساند. «حقوق املی» در دعای ابو حمزه امام سجاد (علیه السلام) است.

خشوع عبارت است از شاکله‌ای که بنده برای اخذ ذکر به خور می‌پذیرد نه شاکله‌ای که پس از ذکر می‌پذیرد.

خشوع در زیارتنامه‌ها هست. در زیارتنامه‌ها هست که بایست تا اشکت جاری شود و داخل شو. همین که انسان بایستد که اشکش جاری شود خشوع است. خشوع ابزار ورود ذکر است.

در آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سوره ابراهیم (علیه السلام)، دریافت ذکر تابع فعلیت رسیدن امت واحده و بروز حیات طیبه در عالم دعای حضرت است. ایشان خیر مذکور شدند. مذکوریت به صنع می‌انجامد.

در نماز چه چیز مابازاء خوف و رجا، رغبت، طلب، اراده و ... است. اراده همان رکنی است که محل اراده بنده است. هر جایی که تنها اراده‌ی خدا حاکم است می‌شود جریان اراده در زندگی. انسان هر قدر که منیت ندارد اراده دارد. اراده یعنی سجده، یعنی مزاحم خدا شدن. اگر کسی ضعف اراده دارد با سجده زیاد درمان می‌شود. شکل اراده، سجده است. باید هم اراده را فهمید و هم سجده را. ساختار و شاکله‌ی ذکر و صلاه را باید با هم بدانیم. ما خیلی وقت‌ها یاد خدا هستیم. ولی چون شکلش را نمی‌دانیم فکر می‌کنیم غفلت داریم. آنقدر تلقین غفلت می‌کنیم که غافل می‌شویم. ما در مواقع غیر ذاکریم و خودمان نمی‌دانیم. خودمان را بد نکنیم. انسان اگر بگوید من ذاکرم، ذاکر می‌شود. در یاد خدا عجب و ریا و فخر نیست. تنها چیزی که نمی‌شود با آن فخر کرد، ذکر خداست.

صلوات می‌شود «اللهم صل علی محمد و آل محمد». توجه به خدا، تبعیت مستمر.

اللهم یعنی این که انسان خودش را مذکور و وابسته به ذاکر بداند. اگر وصل به پیامبر (صلی الله) نباشد یعنی پیامبر (صلی الله) نباشد، تبعیت و احکام وجود ندارند. «محمد» است که تابعیت محض دارد. «آل محمد» هم یعنی استمرار این حالت برای همیشه. صلوات خیلی مهم است در زندگی. وقتی که سراغ امام معصوم (علیه السلام) می‌رویم آدابی داریم. سلام، اذن، سوال و جواب از امام (علیه السلام)، شکایت از امام (علیه السلام) و ... . صلوات یعنی ذکری که خدا برای همه ائمه قرار داده است. وقتی صلوات می‌فرستیم باید حس اذن دخول داشته باشیم. باید زمان صلوات فرستادن همه‌ی آداب زیارت را در نظر داشته باشیم. ما برای صلوات شأن رجوع قائل نیستیم. برای امام معصوم شأن رجوع قائلیم. در حالیکه ذکر مقدم بر امام است. هر موقع صلوات می‌فرستید، در نظر داشته باشید که صلوات، امام معصوم (علیه السلام) است. و ذکرش اذن دخول می‌خواهد. ذکر، شخصیت و شاکله دارد و باید همان آدابی که در زیارت رعایت می‌کنیم؛ در ذکر هم رعایت کنیم. ذکر، موجود و مخلوق است. از صلوات می‌خواهیم که سلام ما را بشنود. سوال ما را جواب بدهد. شکایتمان را بشنود و به ما جواب دهد. باید به صلوات رجوع کنیم که ما را پذیرد. نزدیکترین ذکر به ما برای ارتباط‌گیری و شأن دادن و تعامل، صلوات است. چطور به مضجع و ضریح وارد می‌شویم و غبارش را برمی‌داریم. صلوات هم قابل رجوع است. باید از صلوات بخواهیم که دعایمان بشنود. میزان رجوع ما به ذکر هر چه بیشتر شود ما به ذکر نزدیکتر می‌شویم. تکرار اذکار خشوعی است برای جاری شدن حقیقت آن ذکر. قالب صلوات نورانیت دارد. این صحبت من در مورد ذکر خیلی مجرد است. خیلی خلاصه گفتم باید بروید در موردش فکر کنید. بعد تکرارش کنید و حس کنید تا متوجه شوید. حس شهودی است. می‌شود کسی شبی صلوات را خواب ببیند، و بگوید شکلش مثل امام زمان (عج الله) بود. شکل صلوات، شکل امام عصر هر زمان است. صلوات یک نماز کوچک است. نماز مسافرتی است. مثل چفیه است که در سفر در جاهای مختلف استفاده می‌کنی. بزرگترین ذکر دنیا صلوات است. چون بقیه اذکار مثل صلوات شکل بردار نیستند. ممکن است کسی شکل بقیه اذکار را ببیند ولی خیلی کم اتفاق می‌افتد.

اگر در این بحث وقوف شود، بهترین بحث برای تعلیم و تزکیه است. معلم با ساختار ذکر می‌تواند متعلم را تحت تاثیر قرار دهد. القای ذکر بزرگترین متد آموزشی است. بحث مجرد است ولی اگر کار بشود نتایج فوق العاده ای دارد. ساختار وجودی انسان از منظر ذکر را بخوانید. کتاب‌هایی که دوستان دارند کار می‌کنند در حوزه نماز فوق-العاده کاربرد دارند.

سلام بر کسانی که امامان (علیهم السلام) تزکیه و تعلیم و هدایتند که سلام بر آنها به این معناست که ما خود را در معرض فیوضاتشان قرار می دهیم تا آنها به منویاتشان که حاکمیت حکومت اسلامی است برسند.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات